

فعالیت‌شان را به صفر برسانند یا سطح مشخصی از کار را انجام دهد. در هر صورت شاغلان میزان فعالیت را انجام می‌دهند که جریان سودآوری آنان را حداکثر کند که شامل مقایسه مطلوبیت عدول از انجام کار و ادامه انجام کار می‌باشد. بنابراین لازم است شرکت‌ها به اندازه کافی به شاغلان پرداخت کنند تا آن‌ها را از ترک کار و فعالیت صفر (عدم فعالیت) منصرف کنند. این بدان معناست که با فرض یکسان بودن شاغلان در سطح تعادل هر شاغل باید به اندازه سطح e کار ارائه دهد زیرا چنانچه به این صورت نباشد (مثلاً $e = 0$) باشد خروجی آن صفر می‌شود که وضعیت مناسبی نیست. (کروت و همکاران، ۱۹۹۸)

کروت و همکاران (۱۹۹۸) یک تابع تولید با بازده ثابت به مقیاس را در نظر می‌گیرند که در آن یک واحد خروجی با استفاده از سه عامل ورودی (نیروی کار، سرمایه و نفت) تولید شده و با قیمت P به فروش می‌رسد. نفت در بازار جهانی با قیمت ثابت p_0 معامله می‌شود. با فرض وجود رقابت کامل شرکت‌ها که از برابری قیمت با هزینه نهایی بدست می‌آید و سود در تعادل برابر صفر است، بدست می‌آید. با در نظر گرفتن یک تابع هزینه همگن از درجه یک، کروت و همکاران (۱۹۹۸) نشان دادند که قیمت داده‌های حقیقی بصورت روابط زیر با هم در ارتباطند:

$$\mu = c(w, r, p_0) \quad (2)$$

که w ، r و p_0 به ترتیب قیمت نیروی کار (دستمزد)، قیمت سرمایه (نرخ بهره) و قیمت نفت را نشان می‌دهند. با حل معادلات (۱) و (۲) برای دستیابی به نرخ بیکاری تعادلی خواهیم داشت:

$$u^* = u^*(r, p_0, b(\mu), e, d) \quad (3)$$

$\frac{\partial u^*}{\partial p_0} > 0$ و $\frac{\partial u^*}{\partial r} > 0$ بیانگر این است که افزایش قیمت داده‌های واقعی، نرخ بیکاری را افزایش می‌دهد. با تمرکز بر قیمت نفت می‌توان نشان داد که افزایش قیمت نفت موجب افزایش هزینه‌های تولید و کاهش سود شده لذا شرکت‌ها دارایی خود را از دست داده و ممکن است از بازار خارج شوند. برای بازگشت به نقطه تعادل، هزینه‌های تولید باید کاهش یابند. تنها راه کاهش هزینه‌های تولید این است که در صورت ثابت بودن r ، دستمزد نیروی کار (w) کاهش یابد. اما از آنجا